

از فراخوان به تسلیم تا نفی جنبش راهی نیست!

در نقد نوشته ای از رفیق فواد شمس

پارسا نیک جو

در آمد

رفیق فواد شمس در اسفند ماه سال 1387 یعنی زمانی که هنوز به وجود جنبش دانشجویی در ایران باور داشت، صف آرایی و پیکار دانشجویان را در آن شرایط، در نوشته ای با عنوان: «رقص مرگ در دانشگاه ها» این گونه توصیف می کرد: «شرایط کنونی جنبش دانشجویی در ایران شبیه به چیزی مثل "رقص مرگ" است به ظاهر پرشکوه و زیبا و تحسین بر انگیز... اما این ها همه یک "رقص مرگ" هرچند زیبا و شور انگیز بیش نیست و بسیار کوتاه و گذرا می نمایند.» رهنمود ایشان در آن شرایط - یعنی در هنگامه ی پورش اوباشان حزب الاهی و نیروهای سرکوبگر به دانشگاه ها- به دانشجویان فعال و مبارز این گونه بود که: «دوستان عزیز فعال دانشجو! ماندن در میان بدنه اجتماعی دانشگاه هر چند اگر لازم باشد اندکی سر خود را خم کنیم و اندکی سکوت کنیم به مراتب از "رقص مرگ" بهتر است. بگذارید تابوت های شان را چال کنند، بگذارید عربده های شان را بکشند، اما نگذارید صدای چکمه های شان آهنگ شور انگیزی شود تا شما را به "رقص مرگ" وادارد.» در همان زمان من در یادداشتی انتقادی با عنوان: «بهای رقص زنده گی در دانشگاه»، در نقد تحلیل و رهنمود ایشان نوشتم: «نوشته ی رفیق شمس آکنده از حس ارباب و یأس است. چنین به نظر می رسد که نیروی سرکوب وی را مرعوب و خیل دانشجویان بی خیالی که در هنگامه ی پیکار دانشجویان انقلابی، فکر مدل لباس و مو هستند وی را مایوس کرده است. به باور من همین حس ارباب و یأس سبب شده است که رفیق شمس، با بیانی شاعرانه به ارزیابی نهیلیستی از پیکار دانشجویان برسد، و پیکار سیاسی آنان را به رقص مرگ تشبیه کند. سرانجام نیز بر مبنای همین ارزیابی نهیلیستی، به رهنمودی تسلیم طلبانه رسیده و به دانشجویان

رهنمود می دهد که بهتر است با خم کردن سر خود و سکوت پیشه کردن، بگذارند چماق داران و بسیجیان با خیال راحت دانشگاه را به قبرستان و چاله میدان و پادگان تبدیل کنند... من نمی دانم اگر دانشجویان به رهنمود رفیق شمس عمل کنند و بگذارند، دانشگاه را به گورستان و پادگان و چاله میدان تبدیل کنند، آن گاه چگونه می توان امید داشت که آن دانشجویان در فضای پادگانی به مبارزه ای رادیکال تن بسپارند. شاید در آن موقع نیز رفیق شمس از دانشجویان بخواهد که برای بقای خود بهتر است به مبارزه ای بی سر و صدا و آرام آرام اما نه رادیکال بپردازند. رهنمود رفیق شمس ضامن بقای دانشجو، و عامل مرگ جنبش دانشجویی است.»

حال پس از گذشت سه سال رفیق فواد شمس در نوشته ای با عنوان «تبدیل ۱۶ آذر به یکی از مناسک ملی - مذهبی» که در سایت اخبار روز و عصر نو منتشر شده و قابل دسترسی است؛ نوشته است: «در نگاه من مبارزه سیاسی - اجتماعی یک امر طبقاتی است که در زندگی روزمره ما جریان دارد نه در مناسک های هر چند وقت یکبار! برای همین ۱۶ آذر تنها بهانه ای است برای من که به صراحت بگویم قائل به جنبشی به نام "جنبش دانشجویی" در ایران نیستم.» رفیق شمس در این نوشته ی کوتاه خود به طرح سه مساله پرداخته است، نخست نقد آیینی و مناسکی کردن روز 16 آذر، دوم نفی پدیده ای به نام جنبش دانشجویی در ایران و به یک اعتبار در جهان. سوم نقد و افشای جوانانی که به بهانه ی 16 آذر برای یک دیگر اس.ام اس ارسال می کنند، و کاسبکاران سیاسی که به ذکر مصیبت پرداخته و برای جنگنده های امریکا چراغ می زنند.

1- نقد آیینی و مناسکی کردن 16 آذر

در ضرورت نفی و نقد هرگونه رویکرد و رهیافت مقدس مآبانه و تقدس بخشیدن به اشخاص، رویدادها ی تاریخی و اشیا، من نیز با وی هم آوا هستم؛ هم چنین با نقد و نفی هر گونه هنجار و رفتار مناسکی در

گرامی داشت های آیینی خاطره ی شخصیت ها و رویدادهای تاریخی با ایشان هم نظرم. اما همین جا باید سه نکته ی مهم را یاد آور شوم؛ نخست آن که نباید به نام نفی و نقد رویکردهای مقدس مآبانه، از گرامی داشت یاد و خاطره ی شخصیت ها و رخداد‌های انقلابی، که توانسته اند در پیوستار تاریخ سلطه و سرکوب حاکمان و فاتحان، انفجار و گسست ایجاد کنند غفلت ورزید. دوم آن که نباید از آماده شدن برای برگزاری جشن های مستقل و انقلابی که بیانگر گریز از تکرار و کوشش برای تحقق واقعه ای جدید است، غافل شد. به گفته ی **امید مهرگان** درست است که این جشن های انقلابی نیز هم چنان حامل و بیانگر حضور نوعی خاطره اند، اما نه خاطره ی چیزی که پیش تر رخ داده است، بل خاطره ی امیدی که تحقق نیافته و باید از نو باز یافته شود. سوم آن که رویکرد و رهیافت مقدس مآبانه و تقدس بخشیدن به شخصیت ها و رویدادهای تاریخی، رویکرد و رهیافتی رایج و شایع در جامعه ی سرمایه داری است. مگر ما کمونیست ها که با درفش هیچ چیز مقدس نیست به میدان آمدیم، کمونیسم و مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائو و تروتسکی و کارگر و پیکار طبقاتی و... را به امری مقدس تبدیل نکردیم. آری تحت سیطره ی نیروی بت واره ی سرمایه، تار و پود مناسبات و هستی اجتماعی، بیش از پیش از خود بیگانه و شیء واره می گردد. به همین سبب است که مارکس و انگلس در ایده نولوژی آلمانی تاکید می کنند که :
«برای تولید و تحقق آگاهی کمونیستی، تغییر انسان ها در مقیاسی توده ای ضروری است، تغییری که فقط در پروسه ی انقلاب ممکن و میسر است. در نتیجه، انقلاب نه فقط بدان علت ضروری است که طبقه ی حاکم را نمی توان به گونه ای دیگر سرنگون ساخت، بل بدین علت نیز ضروری است که طبقه ی سرنگون کننده فقط در یک انقلاب می تواند خود را از همه ی کثافات جوامع طبقاتی پاک کند و فراخور ایجاد جامعه ی جدید گردد».

رفیق شمس برای اثبات مدعای خود، نفی جنبش دانشجویی در ایران، دو استدلال می آورد:

الف- ایشان می گوید: « به شخصه جنبش را شکل گرفته بر سر یک تضاد عمده می بینم. تضاد کار -

سرمایه، تضاد جنسیتی، تضاد قومیتی، تضاد نسلی و سبک زندگی! در نتیجه جنبشی را دارای اصالت می

دانم که حول یکی از این تضاد ها شکل گرفته باشد. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش رفع تبعیض

قومیتی، جنبش جوانان و سبک زندگی!» در این جا رفیق شمس با معیار قرار دادن تضاد عمده، و کشف

پنج تضاد عمده در جامعه ی ایران، جواز وجود پنج جنبش اصیل را صادر می کند؛ و چون به زعم ایشان

دانشجویان حول هیچ یک از این پنج تضاد عمده شکل نگرفته اند، در نتیجه جنبشی به نام جنبش

دانشجویان معنا ندارد! نخستین مشکل رفیق شمس به کارگیری معیار مبهم و نامفهوم تضاد عمده است. می

گویم مفهوم تضاد عمده نامفهوم است، چرا که هنگامی که می گوییم تضاد عمده، نمی دانیم این تضاد بر

چه مبنایی، در چه مجموعه ای، در چه سطحی از انتزاع، در هنگام بررسی چه روندی و با نظر به چه

گرایشی عمده پنداشته شده است. برای نمونه به زعم مدرنیست های ایرانی می توان گفت تضاد عمده ی

جامعه ی ایران تضاد سنت و مدرنیته است؛ یا به زعم جمهوری خواهان، تضاد عمده، تضاد بین

اقتدارگرایان و جمهوری خواهان است؛ و یا به زعم سکولارها، تضاد عمده، تضاد بین سکولارها و دین

مداران است و ... دومین مشکل رفیق شمس به درک خطای ایشان از خود مفهوم تضاد عمده بر می گردد.

می دانیم که تضاد عمده از مفاهیم ساخته و پرداخته ی مائو است، مائو در تعریف تضاد عمده می گوید:

«هر گاه پروسه ای حاوی تضادهای متعددی باشد، یکی از آن ها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای

نقش رهبری کننده و تعیین کننده است، در حالی که بقیه تضادها نقش درجه دو و تبعی خواهند داشت. لذا

در مطالعه ی یک پروسه ی مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده

شود. به مجردی که تضاد عمده معین شد، کلیه مسائل را می توان به ساده گی حل کرد.» در واقع بر پایه

ی چنین معیاری باید گفت در جامعه ی ایران تضاد عمده ای که حل آن سبب تغییر کیفی جامعه ی ایران

می شود تضاد کار و سرمایه است، و سایر تضاد ها نقش درجه دو و تبعی دارند. سومین خطای رفیق شمس نادیده گرفتن منطق ویژه ی جنبش سیاسی دانشجویان است. منطقی که ایشان پیش از این با آن بخوبی آشنا بود و در سال 1386 در مصاحبه با نشریه ی شهروند با اتکا به آن منطق ویژه چنین می گفت:

« دانشجویان خود را جزیی از مردم ایران می دانند و اعتقاد دارند که دیوارها و درهای آهنین دانشگاه نمی تواند آنان را از بدنه ی مردم ایران جدا کنند. دانشجویان حامل خواست های کارگران بودند. آنان خود را فرزندان طبقه ی کارگر می دانند. بیش از نیمی از دانشگاه ها را دختران دانشجو تشکیل می دهند که فریاد اعتراض به تبعیض جنسیتی حاکم بر جامعه را در دانشگاه فریاد می زنند. خواست آزادی های سیاسی و اجتماعی از درون دانشگاه به سوی کلیت جامعه فریاد زده می شود.» همان گونه که می بینید در این جا رفیق شمس به درستی بر مبنای منطق ویژه ی جنبش سیاسی دانشجویان به تحلیل می پردازد. به عبارت دیگر ایشان آن زمان می دانست که جنبش سیاسی دانشجویان نه فقط به مثابه حامل مطالبات و عامل پیش برنده ی جنبش های عمومی تر عمل می کند؛ بل بسیاری از مواقع پیشرو طرح این مطالبات و عامل تعمیق و بسط این مطالبات هستند. مهم تر آن که در تاریخ پیکار سیاسی- طبقاتی چند دهه ی اخیر جامعه ی ایران، دانشگاه، دانشجو و جنبش سیاسی دانشجویان نقش و جایگاه انکار ناپذیری داشته است. این نقش و جایگاه به ویژه در سه دهه ی اخیر، به رغم تمامی فراز و نشیب های اش، بسیار چشم گیرتر بوده است. در تمام این سال ها دانشگاه یکی از سنگرهای پیشگام و پیشرو پیکار سیاسی- طبقاتی، یکی از حوزه های کادر سازی و کادر پروری، یکی از لولاهای پیوند یابی جنبش های سیاسی- طبقاتی و یکی از کانون های روشن اندیشی و روشن گری بوده است. جنبش دانشجویی چون سایر جنبش های سیاسی – طبقاتی دارای گرایش های سیاسی- طبقاتی گوناگون و روایت های نظری گوناگونی است. بی شک صف بندی ها و گروه بندی های سیاسی- طبقاتی و روایت های نظری موجود در جنبش دانشجویی، در هر دوره

از حیات خود، بیان گر صف بندی ها و گروه بندی های سیاسی- طبقاتی و روایت های نظری موجود در جنبش های اجتماعی - طبقاتی آن دوره است.

ب- دومین استدلال ایشان در نفی موجودیت جنبش دانشجویان چنین است: « هر یک از این جنبش ها متکی به یک پایگاه اجتماعی مشخص است. هویت افراد تشکیل دهنده ی آن باید مشخص باشد و ثابت. کارگران برای یک عمر تحت استثمار هستند. زنان ستم جنسی می کشند و برخی از اقوام به خاطر قومیت و زبان و نژادشان تحت ستم هستند. جوانان و نسلی که نمی خواهد راه پدران خود را برود و سبک زندگی نوینی را طلب می کند.

اما در مورد آن چیزی که جنبش دانشجویی خوانده می شود. به نظر من بیشتر به خاطر نبود جنبش های اصیل و ریشه دار در ایران یک عده جوان بر اساس شور و شوق شان یک مقدار فعالیت می کنند و برای فعالیت خود اصالت جنبش بود قائل می شوند.» دومین استدلال ایشان مبتنی بر دو معیار است یکی پایگاه اجتماعی مشخص، دیگری هویت مشخص و ثابت. به زعم ایشان چون جنبش سیاسی دانشجویان پایگاه اجتماعی و هویت ثابت و مشخصی ندارد در نتیجه فعالیت دانشجویان را نمی توان جنبش نامید! متأسفانه من نمی دانم ایشان چه تلقی از مفهوم پایگاه اجتماعی دارد که مدعی می شود جنبش سیاسی دانشجویان متکی به هیچ پایگاه اجتماعی مشخصی نیست. تا آن جا که من می دانم مفهوم پایگاه اجتماعی Social Status در زبان فارسی و متون جامعه شناسی دارای دو معناست، یکی به معنای ارزشی که جامعه برای نقش اجتماعی افراد و گروه ها و طبقات اجتماعی قائل است؛ دوم به معنای موقعیت افراد در ساختار اجتماعی. ناگفته نماند که هر شخص در زنده گی اجتماعی دارای چند نقش و چند پایگاه اجتماعی است. برای نمونه یک شخص می تواند یک زن (پایگاه انتسابی) گردد (پایگاه انتسابی) کارگر (پایگاه اکتسابی) باشد. به هر دو معنا دانشجویان دارای پایگاه اجتماعی مشخصی هستند. و اما درباره ی معیار دوم ایشان یعنی این ادعا که دانشجویان دارای هویت ثابت و مشخصی نیستند. ایشان می پندارند چون

دانشجویان تا پایان عمر خود دانشجو باقی نمی مانند بنابراین این دارای هویت ثابتی نیستند، زیرا ایشان شرط داشتن هویت مشخص را ثابت بودن هویت فرض کرده اند! اول آن که هویت اجتماعی برساخته ای اجتماعی – تاریخی است نه امری طبیعی، دوم آن که هویت برساخته ای سیال و پویاست و یافتن هویتی ثابت و یکه امری است دست نیافتنی، سوم آن که من نمی دانم به چه اعتباری ایشان دانشجویان را فاقد هویت اجتماعی تلقی می کند، اگر هویت اجتماعی را خیلی ساده تصور و احساسی که فرد از **چه** یا **که** بودن خود در تمایز با دیگران دارد بدانیم، بسیاری از دانشجویان می دانند **چه** و **که** هستند و پس از طی دوران دانشگاهی ممکن است **چه** و **که** بشوند. دانشجو می داند پیش از ورود به دانشگاه، نیرو کاری فاقد مهارت بوده است، که شانسی زیادی برای یافتن کار نداشته است، در نتیجه برای تبدیل شدن به نیرو کاری ماهر به دانشگاه آمده تا شانس یافتن کار خود را افزایش دهد. هر چند خیل بزرگ دانش آموخته گان بیکار رویای یافتن کار را به کابوس زنده گی آنان تبدیل می کند.

3- دانشجویان جوان و کاسبکاران سیاسی

به باور من آن چه سبب شوریدن رفیق شمس شده است و وی را به نفی موجودیت جنبش دانشجویی کشانده است، همین خشم و کینه ای است که ایشان نسبت به کاسبکاران سیاسی دارد. کاسبکارانی که پیشینه ی دانشجویی خود را به سرمایه ی سیاسی خود تبدیل کرده اند و اکنون پشت اتاق های جنگ رژه می روند. بدیهی است که افشا و نقد این دلالتان و شارلاتان های سیاسی که خیل بزرگی از آنان نیز هیچ نسبتی با دانشجویان و جنبش سیاسی دانشجویی ندارند امری ضروری است. اما نمی توان و نباید موضع ارتجاعی این گونه افراد و گروه ها را به حربه ای برای نفی موجودیت جنبش سیاسی دانشجویان تبدیل کرد. مهم تر آن که جنبش دانشجویی نیز مانند سایر جنبش های اجتماعی – طبقاتی دارای گرایش های نظری- طبقاتی متنوعی است و نمی توان موضع سیاسی- طبقاتی آنان را یک سان تلقی کرد.

بخش دیگری از خشم رفیق شمس متوجه دانشجویان و جوانانی است که به بهانه ی 16 آذر برای دوست پسر یا دوست دختر خود اس.ام. اس می فرستند، یا به تعبیری دیگر از بی تفاوتی سیاسی این دانشجویان خشم گین است. بی شک رفیق شمس از من بهتر می داند که این بی تفاوتی و در خود فرورفتن، ریشه در دیکتاتوری سرکوبگر حاکم بر فضای سیاسی جامعه ی ایران دارد. در کشوری که هزینه ی فعالیت سیاسی بسیار بالاست بدیهی است که نمی توان انتظار داشت توده های وسیعی به پیکار سیاسی بپیوندند. در واقع به پاس پایداری و پیکار پیشروان سیاسی جنبش های اجتماعی- طبقاتی است که پس از سی و سه سال سرکوب سازمانیافته و مداوم هنوز حاکمان خون جنون کده ی اسلامی نتوانسته اند جامعه را به گورستانی سوت و کور تبدیل کنند. پیشروانی که یاد و خاطره ی آنان همواره نوید بخش رخدادی رهایی بخش است.

[/http://agahbash.blogfa.com](http://agahbash.blogfa.com)